

پول در بحران

سخنرانی دکتر موسی غنی‌نژاد، عضو شورای سیاستگذاری ماهنامه «اقتصاد ایران»، در انجمن اقتصاددانان ایران



در بازار پولی دو عامل مهم وجود دارد: (۱) ارزش زمانی (۲) ریسک. سرمایه‌گذاری که وام می‌گیرد، ریسک را می‌پذیرد و سپرده‌گذار ریسک‌گریز است. بحث ربا ربطی به ربا در دوران جاهلیت ندارد، در آن زمان بازار پول، بازار انحصاری بود و پول کلایی در اختیار عده‌ای خاص بود.

متقاضیان وام، بیشتر مصرف‌کنندگان بودند و وام‌دهندگان به دلیل نیاز متقاضی، در حق آنها ظلم می‌کردند. به همین دلیل در اسلام ربا حرام اعلام شد.

اما در جامعه امروز، موضوع کاملاً متفاوت است و شخص ضعیف وام‌گیرنده نیست بلکه وام‌دهنده است، یعنی سپرده‌گذاران اقشار ضعیف جامعه هستند. بنابراین بحث ربا به لحاظ عقلی، با مضمون ظالمانه امروز ارتباطی ندارد. ماهیت پول از ابتدا خصوصی بوده است. پول دولتی، پولی است که اعتبار قدرت اقتصادی دولت و قدرت سیاسی حاکم، پشتوانه آن

است. در گذشته پول یک کالا و دارایی نقدی بوده است. اگر بپذیریم که پول دارای ارزش ذاتی است، پول دولتی که ارزش و قیمت آن در بازار (بهره) مستقیماً توسط دولت تعیین می‌شود، بی‌ارزش می‌گردد. یعنی فلسفه پول اقتصادی، عقلانیتی از جهت اقتصادی ندارد و دارای عقلانیت سیاسی است. پول، دارایی نقدی مردم و بخش خصوصی است، چرا دولت باید ارزش آن را تعیین کند؟

ارزش این دارایی هم، مانند همه کالاهای دیگر، باید در بازار و با تبعیت از عرضه و تقاضا تعیین شود.

عرضه، همان پس‌اندازهای پولی مردم و تقاضا، همان تقاضاهای سرمایه‌گذاری مردم است. اما دولت‌ها وارد شدند و حق نشر اسکناس را انحصاری کردند. این مسأله اولین بار در قرن ۱۷ در انگلستان شروع شد. البته ابتدا بانک‌ها خصوصی بوده و اکنون دولتی و سیاسی شده است و عقلانیت سیاسی حاکم در آن، این است که دولت‌ها از منابع بانک‌ها برای تأمین هزینه جنگ‌ها و لشکرکشی‌ها استفاده می‌کردند، هر چند منطق اقتصادی آن روشن نیست. گرینسپن که مدت ۱۸ سال در آمریکا رییس فدرال رزرو بانک مرکزی آمریکا بود، یک مقاله معروفی دارد: هیچ جامعه آزاد بدون نظام بانکی پایه - طلا به وجود نمی‌آید. یعنی با پول دولتی امکان ایجاد جامعه آزاد وجود ندارد اما چطور علیرغم این تفکرات گرینسپن در رأس بانک مرکزی آمریکا قرار می‌گیرد؟



بحرانی دوباره

امروزه معلوم شده است که بسیاری از مشکلات موجود در بحران اخیر آمریکا، ناشی از تصمیمات فدرال رزرو در زمان گرینسپن بوده است. وی در سال ۲۰۰۳ در بحث‌های خود بیان می‌کند که تورم سال‌های ۱۹۷۰ را بانک‌های مرکزی در دنیا ایجاد کردند، چون نظام پایه - طلائی وجود نداشت که آنها را محدود کند.

اما بانک‌های مرکزی با یادگیری از سیستم پایه - طلا توانستند با محدود کردن رشد پولی، تورم را کنترل کنند. با نگاهی به گذشته، در سال ۱۹۸۷ یک بحران مالی در آمریکا به وجود می‌آید که باعث

سقوط وال استریت و بازارهای مالی می‌شود و به دنبال آن، بانک‌های مرکزی برای جلوگیری از رکود، نرخ بهره را کاهش می‌دهند. این سیاست بعدها باعث آغاز تورم در آمریکا می‌گردد. ولی برای جلوگیری از تورم، در آمریکا سیاست انقباضی در پیش گرفته می‌شود و نرخ بهره افزایش می‌یابد.

اما دوباره منجر به رکود می‌شود. از سال ۹۲ تا ۹۹ یک رونق اقتصادی بی‌سابقه‌ای در آمریکا پدید آمده که به دیگر کشورهای صنعتی جهان به غیر از ژاپن تسری پیدا می‌کند. علت رشد اقتصادی آمریکا در آن زمان، افزایش بهره‌وری ناشی از معرفی تکنولوژی‌های جدید بود، یعنی تکنولوژی‌های اطلاعاتی که در دهه ۶۰ اختراع و وارد اقتصاد آمریکا شود، بهره‌وری اقتصاد را بالا برده و از طرفی ورود کالاهای ارزان قیمت چینی و هندی به آمریکا، باعث بالا رفتن بهره‌وری اقتصادی در آمریکا می‌گردد.

به اعتقاد کارشناسان، اگر سیاست‌های پولی منظمی در آن سال‌ها اجرا می‌شد، با وجود رشد بهره‌وری، باید سطح عمومی قیمت‌ها کاهش می‌یافت. اما سیاست‌مداران معتقدند که کاهش سطح عمومی قیمت‌ها، به خصوص از دید سرمایه‌گذاران، خوب نیست. آنها با سیاست‌های انبساطی پولی و پایین آوردن نرخ بهره، مانع کاهش قیمت‌ها شده و نرخ تورم را در دهه ۹۰ پایین نگه داشتند. این نوعی تزریق پول است که توسط بانک مرکزی آمریکا و الان گرینسپن انجام می‌شود. ۱۰ درصد حجم نقدینگی در آن سال‌ها زیاد شد و در بخش سرمایه‌گذاری و مسکن نفوذ کرد و رونق بی‌سابقه‌ای را به وجود آورد.

این سیاست‌ها در سال ۹۹ به بن بست طبیعی خود نزدیک شده و علایم بحران آشکار شد و دوباره با وجود خطر تورمی، آمریکا نرخ بهره را بالا برد تا این که حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ شوک سیاسی و اقتصادی بزرگی به این کشور وارد نمود و به دنبال خروج سرمایه‌های خارجی، به دلیل ناامنی آمریکا، خطر بحران اقتصادی در آن ایجاد شد. در این زمان بانک مرکزی در مدت کوتاهی نرخ بهره را به شدت کاهش داد و دوباره رونق سرمایه‌گذاری‌ها در بخش مسکن ایجاد گردید. اما در سال ۲۰۰۵ به دنبال گسترش اعتبارات، معضلات جدیدی به وجود آمد و بسیاری از وام‌گیرندگان توان باز پرداخت وام خود را نداشته و جریان معکوسی شکل گرفت. قیمت مسکن کاهش یافت و باعث شد عده‌ای که با نرخ‌های قبلی وام گرفته بودند از سرمایه‌گذاری خود صرف نظر کرده و وام خود را پس ندادند، زیرا معتقد بودند تملک خانه‌های آنها به وسیله بانک‌ها به نفع است تا تملک‌دارایی با ارزش پایین.

سارکوزی در این شرایط بیان می‌کند که بازار آزاد یک ایده جنون‌آمیز است و باراک اوباما می‌گوید: «عده‌ای که به عدم دخالت دولت در بازار معتقدند، به اشتباه خود پی خواهند برد.» ■